

## حق توسعه‌سیاسی ملتها در نظام حقوق بشر

شهاب‌الدین قاسمی<sup>۱</sup>

### چکیده

توسعه سیاسی حق ملت‌هاست، فرایندی که به ارزش‌های همه ملت‌ها تعلق دارد و به ایجاد تعادلی تحقق نیافته در جهت رفع فشارها و مشکلات بین بخش‌های مختلف زندگی اجتماعی و انسانی می‌پردازد. بطوریکه کل نظام اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را در بر می‌گیرد و شامل دگرگونی‌های اساسی در ساخت‌های نهادی، اجتماعی، اداری و دیدگاه‌های عمومی مردم می‌شود و در بسیاری از موارد حتی عادات و رسوم و عقاید مردم را نیز تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و بعنوان یک مفهوم متعالی، دستاورد بشری و پدیده‌ای چندبعدی است و فی‌نفسه یک مسلک به حساب می‌آید و به دلیل اینکه دستاورد انسان محسوب می‌گردد؛ در محتوا و نمود، دارای مختصات فرهنگی است که بر تحول منظم دلالت دارد. توسعه سیاسی به مفهوم داشتن درک سیاسی و حق مشارکت عموم در مسائل اجتماعی و سرنوشت حاکمیت و شناخت و تحلیل جریان‌های جاری و نقد و توصیه به سیاستمداران و بالندگی اندیشه سیاسی است آنچنانکه در معنای عرفی خود تقریباً فراهم کردن زمینه بیشتر برای حضور مردم در عرصه‌های مختلف امور جامعه است؛ مانند توسعه شوراها، فعال کردن احزاب و جمعیت‌های سیاسی، مطرح شدن بیشتر مسائل سیاسی در مطبوعات و رسانه‌ها و افزایش ظرفیت و کارایی یک نظام سیاسی در حل و فصل تضادهای منافع فردی و جمعی با ترکیب مردمی بودن که به تغییرات اساسی در یک جامعه منتهی خواهد شد.

**واژگان کلیدی:** توسعه سیاسی، احزاب، مختصات فرهنگی، حق مشارکت، حاکمیت

---

<sup>۱</sup> محقق، پژوهشگر حقوق بین‌الملل shahabaldin.ghasemi@gmail.com

## مقدمه

توسعه سیاسی مفهومی است که در پی تحولات پس از جنگ جهانی دوم با استقلال کشورهای تحت استعمار از یک سو و نیز تهدیدات نظام‌های سوسیالیستی بلوک شرق برای جهان سرمایه‌داری غربی در خلال جنگ سرد از سوی دیگر، توسط جامعه‌شناسان و نظریه‌پردازان غربی و به ویژه نظریه‌پردازان آمریکایی، به منظور ارائه راه‌حلی برای کشورهای تازه استقلال یافته و عقب مانده به منظور تغییر و دگرگونی مطرح گردید. اما به‌رغم گذشت بیش از نیم قرن از مطالعه و تحقیق در خصوص توسعه سیاسی، این مفهوم روز بروز بیشتر ابهام یافته و در پس مناقشات و اختلاف‌نظرهای صاحب‌نظران پنهان مانده است. امروزه با وجود انبوهی از مطالعات انجام شده همانند دیگر مفاهیم علوم انسانی، اجماع مشترکی بین صاحب‌نظران درباره این مفهوم به دست نیامده است. هرکدام از مکاتب، تعریف و معیارهای خاص خود را از این اصطلاح مطرح می‌نمایند (برتران بدیع، ۱۳۹۱: ۳۷). اگرچه در ادبیات حقوقی، توسعه سیاسی از شمول یک توسعه جامع است لیکن به نظر نگارنده مفهومی است که در معنای واقعی موجب توسعه اقتصادی، توسعه فرهنگی، توسعه اجتماعی و توسعه قضایی و توسعه همه‌جانبه دولت‌ها و ملت‌ها خواهد شد. بدیهی است نقش حقوق اساسی هر کشور که با ظرفیت و استعدادهای خود موجب شتاب جامعه در جهت توسعه همه‌جانبه می‌گردد و سازوکارهای اساسی را در راستای نیل جامعه به تکامل و بالندگی عرضه و ارائه می‌نماید شایان توجه است.

۱۱۲

## تعریف و تاریخچه‌ای از توسعه سیاسی در جهان و ایران

واژه توسعه سیاسی از دو کلمه توسعه و سیاست تشکیل شده است. توسعه<sup>۱</sup> به بهبود، رشد و گسترش همه شرایط و جنبه‌های مادی و معنوی زندگی اجتماعی گفته می‌شود. از طرفی گسترش ظرفیت نظام اجتماعی برای برآوردن احتیاجات محسوس یک جامعه است. امنیت ملی، آزادی فردی، مشارکت سیاسی، برابری اجتماعی، رشد اقتصادی، صلح و موازنه محیط زیست، مجموعه‌ای از این احتیاجات است، که از تعریف‌های توسعه محسوب می‌شود اما در باب سیاست<sup>۲</sup> تعریف‌های مختلفی ارائه شده است. یکی از این تعریف‌ها عبارت است از: تدابیری که حکومت به منظور اداره امور کشور اتخاذ می‌کند. این تدابیر به دو جزء تقسیم می‌شود: سیاست داخلی و سیاست خارجی. مناسبات بین طبقات و بین ملت‌ها در داخل یک کشور، جزئی از سیاست داخلی و روابط بین دولت‌ها در عرصه جهانی، جزئی از سیاست خارجی شمرده می‌شود. سیاست هم علم است

<sup>1</sup> Development

<sup>2</sup> Politics

و هم هنر. علم است؛ زیرا باید قوانین، قواعد، ساختار و تاریخ آن را فراگرفت، چون هدف مطالعات سیاسی کشف قوانین مربوط به رابطه قدرت و معرفی آنها به صورت منظم است. هنر است، زیرا برای سیاستمدار شدن، قریحه و موهبت ویژه‌ای مثل شم، زیرکی، پویایی، خویشتن‌داری و سرعت انتقال لازم است که اجزای مختلف این قریحه سیاسی می‌باشد (سیف‌زاده، ۱۳۶۸: ۲۳۴). در یک جمع‌بندی کلی می‌توان توسعه سیاسی را اینگونه تعریف کرد: توسعه سیاسی افزایش ظرفیت و کارایی یک نظام سیاسی در حل و فصل تضادهای منافع فردی و جمعی، ترکیب مردمی بودن، آزادگی و تغییرات اساسی در یک جامعه است. توسعه سیاسی با رشد دموکراسی مترادف است و هر اندازه یک نظام سیاسی از انعطاف‌ناپذیری به انعطاف‌پذیری، از سادگی به پیچیدگی، از دنباله‌روی به خودمختاری و از پراکندگی به یگانگی گرایش پیدا کند، به همان نسبت توسعه سیاسی نیز در آن نظام افزایش می‌یابد (قوام، ۱۳۸۱: ۱۹).

### قانون اساسی ایران و توسعه سیاسی

از آنجائیکه روند مطلوب توسعه و بالندگی هر جامعه موقوف به آن است که قانون اساسی آن کشور، نگاه جامع و اصولی به عوامل فزاینده رشد و توسعه جامعه داشته و اصول آن با نگرش تکاملی پویا نسبت به اداره امور جامعه تنظیم شده باشد. با شناسایی و ارزیابی مبانی توسعه سیاسی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بعنوان مهمترین منبع حقوق اساسی ایران نیز مشخص است که سازوکارهای تعبیه شده در قانون اساسی ۱۱۳ ایران که از الگوی دینی پیروی می‌کند از درجه کارایی و پویایی لازم برخوردار می‌باشد، و با عنایت به اصول مهم قانون اساسی درمی‌یابیم قانون اساسی ایران از آنچنان ظرفیت اجرایی برخوردار است که در صورت تحقق کامل و صحیح اصول آن می‌توان ضمن پایبندی به مبانی حکومت دینی، در جهت توسعه سیاسی و به تبع آن توسعه همه‌جانبه و پاسخگویی به نیازهای روز و نیل به رفاه عمومی گام برداشت، مشروط بر اینکه احزاب و مدعیان دفاع از حقوق و آزادی‌های ملت مبانی اعتقادی مردم را که در اصول قانون اساسی بعنوان میثاق ملت تجلی یافته است، پاس بدارند و در دفاع از حقوق و آزادی‌ها به محدودیت‌ها و الزاماتی که قانون اساسی ما برای اعمال آنها در نظر گرفته است، توجه داشته باشند و از تفسیر اصول صریح قانون اساسی بپرهیزند و همه عوامل در قانون اساسی اعم از حکام، مردم و احزاب به تمامیت اصول قانون اساسی معتقد و ملتزم باشند (زنوز، ۱۳۹۲: ۳). بنابراین با نگاه کلی به اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به درستی می‌توان دریافت که بستر فرهنگی و فعالیت‌های حزبی و مشارکت مردم جهت توسعه سیاسی و توسعه همه‌جانبه کشور فراهم است.

## توسعه سیاسی در اسلام

هرچند واژه توسعه سیاسی، به منزله مفهوم علمی در متون اسلامی دیده نمی‌شود، اما با توجه به تعریفی که از آن شد و نیز شاخص‌های آن می‌توان در قرآن و سنت، مبانی اصلی آن را پیدا کرد. نکته‌هایی چون: مطرود بودن جبر از دیدگاه اسلام، برخورداری انسان از نعمت اختیار و آزادی، نفی اکراه در پذیرش دین و سنت‌های به یادگار مانده از پیامبر (ص) و امام علی (ع) در رایزنی با مردم و بیعت گرفتن از آنان، می‌تواند نشان دهنده توسعه سیاسی در نظام اسلامی باشد. در منابع اسلامی بابی با عنوان النصیحه ائمه المسلمین گشوده شده که براساس آن هر مسلمانی درباره رفتار و عملکرد امام و پیشوای جامعه می‌تواند خیرخواهانه لب به سخن بگشاید و اگر رهبر و امام جامعه را نماد نظام سیاسی بدانیم، گستره مشارکت یک یک مردم مسلمان بیشتر نشان داده می‌شود. برپایه روایت نبوی؛ اهتمام به امور مسلمانان، نشانه مسلمانی است و نظام سیاسی و اداری جامعه اسلامی بی‌گمان بارزترین مصداق امور مسلمین است. آنگاه زیرساخت‌های دینی پیدایش فرهنگ سیاسی در اسلام اگر مورد مطالعه قرار گیرد، مواردی درخور توجه در آن دیده می‌شود (موثقی، ۱۳۷۴: ۳۱).

توسعه سیاسی در اسلام به معنای حضور مردم در صحنه اداره جامعه اسلامی و مشارکت در سرنوشت نظام اسلامی است که خود به مثابه یک تکلیف تضمین می‌گردد. شاخصه‌های مردمی بودن حکومت اسلامی، کرامت انسانی و به تبع آن توسعه سیاسی را ممکن می‌سازد زیرا به نظر می‌رسد تا کرامتی نباشد توسعه سیاسی هم نخواهد بود. زیرا لازمه توسعه سیاسی، همکاری و مشارکت فعال است و لازمه این مشارکت داشتن کرامت انسانی است. اگر در جامعه کرامت انسانی نباشد و انسان‌ها ارزش و قربی نداشته باشند، نمی‌توانند به خوبی وظیفه‌شان را که همانا مشارکت اجتماعی است، ایفا کنند (رهبر، ۱۳۸۶: ۱۴۷).

در این رهگذر فرهنگ سیاسی است که زیربنای توسعه سیاسی خواهد بود در تعریف فرهنگ سیاسی، باورها و احساسات مردم درباره نظام سیاسی اداری حاکم بر آنان مورد توجه است و این تحقق نمی‌یابد، مگر با توجه همواره و پیایی مردمان یک کشور به نظام سیاسی خود و اگر ما تنها اصل امر به معروف و نهی از منکر را در آموزه‌های توسعه سیاسی در اسلام به نظارت همگانی و همیشگی بر روند صحیح کارها در نظام اسلامی تعبیر کنیم، در می‌یابیم که چگونه فرهنگ سیاسی بر بستر فرهنگ اسلامی با چنین حساسیتی به وجود می‌آید و رشد می‌کند و به توسعه سیاسی مبدل می‌شود.

## فرهنگ سیاسی زیربنای توسعه سیاسی

هرگونه انتظاری از گستره توسعه سیاسی در یک جامعه یا رشد مثبت و منفی این پدیده، پیوند ژرفی با وضعیت فرهنگ سیاسی در آن جامعه دارد. در خصوص فرهنگ سیاسی همچون توسعه سیاسی، دانشوران علم سیاست دیدگاه‌های گوناگونی ابراز کرده‌اند که برآیند آنها به اینگونه است، احساسات و باورهای مردم درباره

نظام سیاسی حاکم بر آنها نشان‌دهنده فرهنگ سیاسی در یک جامعه است که باتوجه به نوع نظام‌های سیاسی و نژادهای ملت‌های گوناگون، فرهنگ سیاسی را می‌توان در سه رده طبقه‌بندی کرد (آقابخشی و افشاری-راد، ۱۳۷۷: ۲۸۷).

الف) فرهنگ سیاسی محدود: چنین فرهنگی در جامعه‌ای یافت می‌شود که در آن مردم از نظام سیاسی خود چندان آگاه نیستند و هیچگونه انتظاری از نظام سیاسی حاکم بر خود ندارند.

ب) فرهنگ سیاسی تبعه: شهروندان جامعه‌ای را شامل می‌شود که از کارایی‌ها و وظیفه‌های نظام سیاسی کشور خود آگاهند، اما راه‌های نفوذ بر نظام سیاسی را به روشنی نمی‌دانند.

ج) فرهنگ سیاسی مشارکت: در جامعه‌ای دیده می‌شود که مردم آن از ساختار نظام سیاسی کشور خود آگاهند و در کارها تصمیم‌گیری و دخالت می‌کنند و می‌توانند در انتخاب رهبران جامعه سهیم باشند، ذکر این نکته هم بجاست که هر سه نوع فرهنگ سیاسی می‌تواند در یک جامعه وجود داشته باشد و هر فرد می‌تواند هر سه نوع فرهنگ را در رفتار خود بروز دهد. فرهنگ سیاسی برای بررسی رفتار فرد در نظام سیاسی معین، می‌تواند ابزار تحلیلی ارزشمندی محسوب گردد. مسلم است که فرهنگ سیاسی ابزاری برای رسیدن به توسعه سیاسی است و یک سرمایه اجتماعی تلقی می‌شود آنچنانکه می‌تواند نوع رابطه‌ای را که بین مردم و دولتمردان وجود دارد ساماندهی و تنظیم کند و در شکل‌گیری مفهوم شهروندی و همچنین جامعه مدنی، نقش اساسی ایفا کند (همان، ۲۸۸).

### ارتباط توسعه سیاسی با توسعه اقتصادی

از زمان تقسیم جهان به دو بخش توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته، مطالعات توسعه از سوی اقتصاددانان و دانشمندان سیاسی مورد تاکید بوده است. هر گروه برای دستیابی به توسعه و قرار گرفتن در جهان برتر، طرح‌ها و ایده‌های مختلفی را ارائه کرده‌اند. اهمیت موضوع از این جهت است که از یک سو متاسفانه مطالعات علمی توسعه‌ای در سطح نخبگان علمی کشورهای جهان سوم در قالب رشته‌های دانشگاهی یا تحقیقات علمی صورت نگرفته و از سوی دیگر این بی‌توجهی سبب هدر رفتن امکانات بالقوه و بالفعل و فرصت‌های این کشورها شده است (رحیمی، ۱۳۷۸: ۱۱).

اصولاً دولت توسعه‌گرا دولتی مقتدر است و اگر چنین دولتی بر سر کار باشد و چرخ‌های توسعه را راه بیندازد، رشد مستمر اقتصادی تضمین می‌شود و در سایه آن در درازمدت طبقات اجتماعی جدید به وجود می‌آید، آگاهی اجتماعی بالا می‌رود، جامعه مدنی شکل گرفته و خواستار حقوق سیاسی می‌شود، و در تعامل دولت و ملت که گاهی با تعارض همراه است، نگاه عمومی به سمت و سوی دموکراسی شکل می‌گیرد (ایوبی، ۱۳۸۷).

۲۶). اغلب اقتصاددانان معتقدند توسعه اقتصادی مقدم بر توسعه سیاسی است. اما باید گفت راه اصلاحات اقتصادی از مسیر اصلاحات سیاسی می‌گذرد، اگر دولت صحنه اصلاحات سیاسی را ببازد، سایر بخش‌ها را نیز خواهد باخت. واقعیت این است که اقتصاددانان معمولاً فارغ از تاریخ تحولات اقتصادی رابطه دولت و توسعه اقتصادی را با ارجاع به نظریه اقتصادی چنانکه باید باشد نه آنچنان که تجربه شده، تبیین می‌کنند (اخوان کاظمی، ۱۳۷۷: ۱۳۷).

اما در جریان توسعه اقتصادی به تدریج شهرنشینی توسعه می‌یابد، سطح سواد عمومی بالا می‌رود و طبقه متوسط جدیدی شکل می‌گیرد. در چنین شرایطی طبقات اجتماعی جدید و نخبگان جامعه می‌خواهند خواسته‌هایشان در تصمیمات دولت منعکس شود. لذا تقاضا برای توسعه سیاسی افزایش می‌یابد. این تغییرات سبب می‌شود که بین سطح توسعه اقتصادی، ترکیب طبقات اجتماعی و ساختار دولت اقتدارگرا تنش به وجود آید. این تنش سبب واکنش دولت، مردم و نهادهای جامعه مدنی شده که معمولاً در موارد زیادی به استحاله دولت‌ها و عبور صلح‌آمیز آنها به دولت‌های دموکراتیک می‌انجامد (ایوبی، پیشین: ۲۸).

دنبال کردن حقوق مدنی و سیاسی در طول زمان به بازسازی ماهیت دولت و اقتصاد منجر می‌شود و دولت را به سمت دموکراسی بیشتر با حفظ حقوق و شأن شهروندی سوق می‌دهد بنابراین به نظر می‌رسد رابطه دوسویه توسعه سیاسی با توسعه اقتصادی غیرقابل انکار است (Apter, 1965: 67).

### نقش احزاب در توسعه سیاسی

حزب را می‌توان گروهی از افراد جامعه دانست که با اعتقاد و ایمان به برخی اصول و با داشتن هدف یا اهداف مشترک در سازمانی به نام حزب در قسمت‌های مختلف آن و با یکدیگر ارتباطی به هم پیوسته و دوسویه دارند که در نهایت با تعارض و با انتقاد به گروه حاکم به تدریج منشاء بهتر شدن کل جامعه مدنی را فراهم می‌کنند (دکمیان، ۱۳۷۳: ۵۳). احزاب در دنیای معاصر و در جوامع مدنی نقش و اهمیت به سزایی دارند. شرط اولیه دموکراسی در جامعه مدنی وجود احزاب است. احزاب سیاسی با کارکردهای متفاوتی چون گسترش مشارکت سیاسی، ایجاد مشروعیت برای حکومت، ایجاد یکپارچگی ملی و انسجام اجتماعی، مدیریت منازعات و بحران‌ها و جامعه‌پذیری سیاسی، نقش موثری در زندگی عمومی و سیاسی جامعه ایفا می‌کنند و با کمک به گسترش آگاهی سیاسی مردم، شهروندان را به زندگی انتقادی و همبستگی و فعالیت جمعی سوق می‌دهند و بدین ترتیب در شکل‌دهی و تبیین مصالح دینی و ملی تأثیری سودمند بر جای گذاشته و ضامن امنیت ملی کشور می‌گردند. از این‌رو برای دستیابی به توسعه سیاسی و اقتصادی و نیز کنترل و تحدید قدرت، ایجاد احزاب قانونی و قدرتمند در جامعه، لازم و ضروری است. ثبات هر جامعه سیاسی به رابطه سطح مشارکت سیاسی با سطح نهادمندی سیاسی آن جامع بستگی دارد، میزان نهادینگی سیاسی در جامعه‌ای با سطح پایین

مشارکت سیاسی، به مراتب پایین‌تر از جوامعی است که از سطح مشارکت بالاتری برخوردارند. در کل ثبات سیاسی، انسجام ملی و امنیت ملی تا حدود زیاد به سطح نهادینگی و مشارکت سیاسی شهروندان بستگی دارد. که این امر، بدون وجود احزاب غیرممکن است (رحیمی، پیشین: ۱۳۱).

احزاب می‌توانند در درون یک واحد سیاسی ایفاگر نقش میانجی سیاسی بین گروه‌ها باشند، امری که به وفاق میان گروه‌ها منجر شده و بدین طریق یکپارچگی ملی و امنیت ملی را تضمین می‌نماید. احزاب همچنین می‌توانند به منزله ابزاری نهادی در پرکردن شکاف، بین شهر و روستا عمل کنند و سرانجام اینکه در دو بعد می‌توانند به ایجاد انسجام و وحدت ملی و امنیت کمک نمایند؛ اول؛ با عرضه آرمان‌ها و نهادهایی که برای کل مردم یک جامعه ارزش و جذابیت داشته باشد و آنها را به دور یک محور گرد آورده و وحدت ببخشد، دوم کمک به یافتن و ایجاد آن ترتیبات نهادی که مذاکره و کانال‌های ارتباطی نامحدود را تشویق کرده و از این طریق، رهبران سیاسی و نمایندگان منافع متفاوت را بر سر جای خود نگه دارند و روند تجمع و بیان منافع متضاد را تسهیل کنند و به عبارتی سازوکاری برای مدیریت منازعات به دست می‌دهند (همان، ۱۳۷). وجود احزاب در جامعه مدنی ناظر بر گسترش مشارکت سیاسی است که همبستگی سلاقی سیاسی را به دنبال خواهد داشت و در نهایت موجب توسعه سیاسی خواهد شد.

### شاخص‌های توسعه سیاسی

مشروعیت و مشارکت سیاسی از شاخص‌های اصلی توسعه سیاسی محسوب می‌شوند. در مورد بسیاری از شاخص‌های اصلی توسعه سیاسی همچون مشروعیت و مشارکت سیاسی میان محققان علوم سیاسی اتفاق نظر وجود دارد، اما به محض آنکه این عناصر در ارتباط با جوامع و فرهنگ‌ها و ساختارهای متفاوت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مورد بررسی قرار می‌گیرند، به سادگی نمی‌توان با توجه به شاخص‌هایی که گفته شد جامعه‌ای را از نظر سیاسی توسعه‌یافته و یا نظام دیگر را عقب‌مانده تلقی کرد زیرا برخلاف معیارهای توسعه اقتصادی که کمیت‌پذیرند و از طریق شاخص‌هایی چون تولید ناخالص ملی، درآمد سرانه، افزایش یا کاهش قدرت خرید و یا میزان اشتغال می‌توان میزان توسعه اقتصادی را در چارچوب‌های آماری با محاسبات دقیق مورد ارزیابی و سنجش قرار داد. در توسعه سیاسی قادر به انجام چنین کاری نیستیم؛ زیرا به علت کمیت‌ناپذیری عناصر کیفی توسعه سیاسی نمی‌توان شاخص‌های توسعه سیاسی را بطور دقیق اندازه‌گیری نمود. برای مثال تعیین سطح جامعه‌پذیری یا مشروعیت سیاسی و نهادی شدن آنها در یک جامعه و فهم میزان توسعه سیاسی از آن به سختی می‌تواند صورت پذیرد. مسأله مهم وجود متغیرهای نسبتاً زیاد و ارتباط پیچیده‌ای است که میان این متغیرها وجود دارد بطوریکه از تعامل این متغیرها به سادگی نمی‌توان روابط

علی و معلولی را از هم باز شناخت. مثلاً مشروعیت سیاسی خود باعث افزایش سطح مشارکت در جامعه می‌شود، در حالیکه مشارکت سیاسی و اجتماعی به نوبه خود به توسعه سیاسی و مشروعیت سیاسی کمک می‌کند. به هر حال شاخص‌هایی را که در بین حقوقدانان از پذیرش بیشتری برخوردارند را می‌توان اینچنین برشمرد (سیف‌زاده، پیشین: ۴۴۰).

۱- میزان مشروعیت نظام و اهتمام مردم به دولتمردان؛

۲- مشارکت مردم از طریق نهادهای اجتماعی، سیاسی نظیر انتخابات مجلس، احزاب و نهادهای سیاسی غیردولتی و مطبوعات و قدرت انتخاب حکومتی برخاسته از مردم بر مردم و میزان آزادی آنان، چه آنکه انتخابات از شاخص‌هایی است که راه مدنیت را می‌پیماید؛

۳- حکومت قانون و نه حکومت فرد به شکل استبدادی و دیکتاتوری و غیرشخصی بودن نظام سیاسی؛

۴- میزان اقتدار در پاسخگویی به نیازهای مردم از طریق ایجاد شبکه اداری کارآمد و فعال و حل قانونمند مشکلات و معضلات سیاسی جامعه. آنچه به نظر می‌رسد، این است که با توسعه سیاسی بسیاری از مشکلات جوامع سنتی حل می‌شود و گشایش‌هایی فراهم می‌آید. وجود شاخص‌های که برشمردیم همگی نشان دهنده یک جامعه‌ای است که به توسعه سیاسی رسیده باشد.

## عوامل توسعه سیاسی ۱۱۸

بدون شک دو عامل انتخابی بودن نهادهای سیاسی و نظارت مردم بر نهادهای سیاسی از موجبات اصلی توسعه سیاسی است که هر دو عامل ناظر بر دموکراسی و مشارکت مردم در اداره جامعه مدنی است. انتخابی بودن نهادهای سیاسی بدان معناست که اولاً منشأ قدرت در جامعه به رسمیت شناخته می‌شود؛ ثانیاً این حق به رسمیت شناخته می‌شود که این قدرت پایه حاکمیت بر خویش را در دست بگیرد؛ ثالثاً برای اعمال حاکمیت یک مکانیسم تفویض نمایندگی تعیین می‌شود. در این تفویض انتخاب باید بتواند در شرایط مناسب انجام بگیرد یعنی تمام کسانی که مایل به نمایندگی شدن هستند، از این حق برخوردار باشند و تمام افراد جامعه با حداقل شرایط تعیین شده در قانون از حق انتخاب کردن برخوردار باشند. در نظام‌های دموکراتیک برای ایجاد برابری واقعی در انتخابات تا به حدی است که به تمام احزاب کوچک کمک‌های گسترده می‌شود تا بتوانند در تبلیغات با حریفان قدرتمند خود یعنی احزاب بزرگ رقابت کنند (ایوبی، پیشین: ۴۲).

توسعه سیاسی بدون آزادی رسانه‌ها معنا ندارد. شرط این آزادی نیز فقط اراده دولت به قائل شدن آن بعنوان یک حق نیست، بلکه توانایی و اقتدار دولت به حمایت و ضمانت از این حق است. وجود گروه‌های فشار به هر شکل در هر سطح و با هرگونه ابزاری که بکار بگیرند علیه آزادی عمل رسانه‌ها، نشانه‌های بسیار نگران‌کننده‌ای از ضعف و کمبود اقتدار دولتی است که مانعی بزرگ برای توسعه سیاسی به شمار می‌آید. شفافیت اطلاعاتی



و ضمانت تداوم فعالیت رسانه‌ها در حوزه سیاسی، آزادی مطبوعات و رسانه‌های ارتباط جمعی بطور کلی اهمیت بسیار بیشتری از آزادی احزاب و فعالیت سیاسی آنها دارد. تجربه چند دهه گذشته در جهان نشان داده است که بدون یک شفافیت نسبتاً کامل سیاسی که تنها با برخورداری از آزادی واقعی در رسانه‌ها به دست می‌آید، فعالیت احزاب و گروه‌های سیاسی، یا شکل کامل خودی به خود می‌گیرد و یا مستعد کشیده شدن به دام فساد مالی است و یا سرانجام تحت تأثیر و قدرت کامل نهادهای قدرت سنتی قرار خواهد گرفت. گرچه همه نهادهای حوزه سیاسی به دلیل انتخابی بودنشان قابل تغییر هستند. اما توسعه سیاسی را نباید تنها در قابلیت تغییر مشاهده کرد، بلکه منطقی‌تر است که تغییر را نیز شاهد بود. مهمترین تغییرات باید در آنچه به چرخش نخبگان معروف است دیده شود. به این معنا که هیچ شخصیت حقیقی به صورت درازمدت در هیچ مقامی به جز مواردی استثنایی که پای وحدت و هویت ملی مطرح است، باقی نماند. محدود بودن قانونی دوره‌های نمایندگی برای مثال برای روسای جمهوری از روش‌های بسیار مفیدی است که می‌تواند توسعه سیاسی را تضمین کند (آقابخشی و افشاری راد، پیشین: ۱۱۳).

در این صورت نظارت مردم بر نهادهای سیاسی معنای کاملی یافته است یعنی جامعه باید بتواند با نهادینه کردن، حوزه سیاسی را به حدی برساند که اولاً؛ نهادهای این حوزه را بتوان همچون اشخاص به زیر سوال برد و بازخواست کرد و در صورت احراز شدن خطایشان مورد مجازات قرار داد. ثانیاً؛ آنها در برابر مردم مسئول باشند و حق مردم باشد که به تعقیب و مجازات این نهادها و مسئولین بپردازد (همان، ۱۱۴). علاوه بر عواملی ۱۱۹ که گفته شد، موجبات دیگری همچون افزایش سواد مردم، پیشرفت دانش و فناوری که به تدریج موجب به وجود آمدن نخبگان پیشرو خواهد شد، تجددخواهی و تحول در سنت و جنبش روشنفکری از عوامل دیگر توسعه سیاسی در جامعه مدنی خواهند بود.

### موانع توسعه سیاسی

بدیهی است آنچه با شاخص‌هایی چون دموکراسی، آزادی بیان، فعالیت‌های سیاسی احزاب و رسانه‌ها و مطبوعات و مشارکت سیاسی مردم در اعمال حاکمیت در تعارض باشد همگی مانع از توسعه سیاسی خواهند بود. در این میان موانعی همچون خشونت سیاسی و وجود دولت استبدادی، تمرکز منابع قدرت و وجود شکاف‌های آستی‌ناپذیر در عوامل سیاسی یک دولت از اهمیت بیشتری برخوردارند. که ذیلاً به اشارتی اکتفا می‌کنیم (موثقی، پیشین: ۳۰۱).

## ۱- خشونت سیاسی

خشونت‌ی است که در چارچوب سازوکارهای قدرت قابل تحلیل و تبیین باشد. زیرا خشونت سیاسی پدیده‌ای است چندبعدی. در یک طرف این خشونت دولت با قوه قهریه حضور دارند. در طرف دیگر گروه‌های سیاسی به چشم می‌خورند. در طرف سوم شهروندانی به چشم می‌آیند که خود عامل دامن زدن به این خشونت‌ها هستند یا در برابر آنها سکوت می‌کنند و در طرف چهارم نهادها و تشکل‌هایی به چشم می‌خورند که می‌توانند پناه امن افراد در برابر خشونت سیاسی باشند اگرچه در جوامعی که توسعه سیاسی وجود نداشته باشد، از دادن تامین به اعضای خود ناتوانند. خشونت سیاسی در جامعه را شاید بتوان از مهمترین موانع توسعه سیاسی دانست. برخی کارکردهای منفی خشونت سیاسی در جامعه که موجب عدم توسعه سیاسی می‌شود به این شرح است.

(الف) خشونت سیاسی ناقض حاکمیت سیاسی دولت است؛

(ب) از نظر کارکردی در فرایند عادی سیاسی اختلال ایجاد می‌کند؛

(ج) خواست تحول و تغییر را به سطح تخریب و نابودی ارتقا می‌بخشد؛

(د) محصول نابهنجاری‌های اجتماعی است؛

(ه) هزینه‌های بالایی برای حاکمیت سیاسی دارد؛

۱۲۰. (و) از خواست انتقادی شهروندان که برای آنها یک خواست طبیعی است جلوگیری می‌کند (سریع‌القلم، ۱۳۷۱: ۸۴).

## ۲- وجود دولت استبدادی

دولت در حکومت‌های استبدادی مهمترین نهاد در ساختار سیاسی است. چون نهادهای جامعه مدنی حضور ندارند، از این جهت دولت تمایل دارد وظایف خویش را گسترش دهد و دخالت همه‌جانبه‌ای در همه امور داشته باشد و اگر دولت بخواهد در همه عرصه‌ها دخالت کند قدرت پاسخگویی‌اش کاهش می‌یابد، یعنی دولت ایجاد و هدایت تقاضای موثر در جامعه و توان پاسخگویی به این تقاضا و جهت‌دهی فعالیت‌های اجتماعی را ندارد. از مهمترین مشخصه‌های دولت استبدادی فقدان ساختارهای مشارکتی در جامعه است و مردم در این نوع حکومت رویکرد مشارکت فعال ندارند، زیرا مشارکت سیاسی بر این فرض استوار است که فرد عقلانی محض است و با محاسبه سود و زیان خود و به منظور تحقق برخی خواسته‌ها و تامین منافع خویش پای به عرصه سیاسی می‌گذارد. غایت اصلی افراد از مشارکت سیاسی عبارت است از تاثیر بر انتخاب مجریان و بر نحوه تصمیم‌گیری آنان به منظور تامین منافع و خواسته‌های فردی بیشتر در حالیکه این نوع از فرهنگ سیاسی مشارکتی در حکومت‌های استبدادی وجود ندارد (Popper, 1996: 203).

### ۳- تمرکز منابع قدرت

افزایش کنترل حکومت بر منابع قدرت (اعم از منابع اجبارآمیز و غیر آن) احتمال مشارکت و رقابت سیاسی را کاهش می‌دهد و از این‌رو مانع توسعه سیاسی می‌شود. معمولاً در شرایط بحران‌های ساختاری، کنترل حکومت بر انواع منابع افزایش می‌یابد. این بحران‌ها را می‌توان در افول نظام سیاسی، انقلاب سیاسی، ضعف ملی و اقتصادی در قبال نظام بین‌المللی، عدم پیدایش نظام سیاسی همبسته و منضبط جدید و نزاع بر سر قدرت سیاسی یافت. اگرچه کنترل متمرکز بر منابع مختلف در فرآیند اولیه تکوین دولت‌های ملی مدرن (دوران حکومت‌های مطلقه) به دلایل ساختاری ضرورت می‌یابد. لیکن پیدایش کنترل متمرکز بر منابع پیش از گسترش مشارکت در قالب سیاسی مانعی بر سر راه توسعه سیاسی به معنای موردنظر ما ایجاد می‌کند. زیرا کنترل حکومت بر منابع قدرت بر میزان اقتدار و تمرکز قدرت در حکومت می‌افزاید و از امکان رقابت و مشارکت سیاسی می‌کاهد. تمرکز منابع مختلف در دست حکومت ممکن است کارایی حکومت را افزایش دهد، اما قطعاً مانع رقابت و مشارکت در سیاسی خواهد شد و این به معنای عدم توسعه سیاسی است و مانع از توسعه سیاسی خواهد بود (ساموئل، ۱۳۷۹: ۱۰۴).

### ۴- وجود شکاف‌های آشتی‌ناپذیر

وجود هر نوع از شکاف‌های آشتی‌ناپذیر در جامعه مانع وصول به اجتماع کلی درباره اهداف زندگی سیاسی ۱۲۱ گردیده و از تکوین چارچوب‌های لازم برای مشارکت و ... جلوگیری می‌کند و به استقرار نظام سیاسی غیررقابتی یاری می‌رساند. اینگونه شکاف‌ها ممکن است اقتصادی (طبقاتی)، محلی و منطقه‌ای، قومی یا فرهنگی باشد. قطعاً وجود چنین شکاف‌هایی از تکوین هویت ملی واحد نیز ممانعت به عمل می‌آورد. البته یک جامعه ممکن است به صورت ساختاری و بالقوه واجد شکاف‌هایی باشد ولیکن این شکاف‌ها فعال و سیاسی نشده باشند. شکاف‌ها و تعارضات اجتماعی تنها وقتی که به صورت قطب‌بندی‌های آشتی‌ناپذیر فکری و ایدئولوژیک در جامعه درآیند، مانع توسعه سیاسی می‌شوند (همان، ۱۰۷).

در کشورهایی که شکاف‌های محلی، منطقه‌ای، قومی، فرهنگی، و طبقاتی باشد، از ظهور شرایط لازم برای توسعه سیاسی جلوگیری می‌شود و مانع از توسعه سیاسی خواهد بود؛ زیرا چنین شکاف‌هایی معمولاً زندگی اجتماعی و سیاسی را به سوی بدبینی، بی‌اعتمادی و ترس و خشونت سوق می‌دهد و اینها همگی مانع از توسعه سیاسی است (عمید زنجانی، ۱۳۷۳: ۳۱۸). به نظر نگارنده برخی از دیگر عواملی که مانع از توسعه سیاسی می‌شود را می‌توان اینگونه برشمرد: جزمیت، فقدان انگیزه موقعیت‌طلبی در مردم، فساد سیاسی به خاطر منافع شخصی، پراکندگی احزاب سیاسی، متمرکز شدن اختیارات و سیاسی شدن نیروهای مسلح،

اسطورگرایی، احساساتی بودن دولت و مردم، وجود تفکر افراطی درباره هویت‌های فرهنگی جوامع، سوء ظن در برابر ابتکار و محافظه‌کاری بین عوامل دولتی یا لایه‌های مردمی نیز از سایر عوامل است.

## نتیجه‌گیری

توسعه سیاسی پایدار نیازمند عواملی چون کنار گذاردن خشونت و هتاکی، تحمل عقاید توسط دولت و سایر گروه‌های سیاسی، ضرورت دخالت دادن وسیع‌تر استان‌ها و قومیت‌ها در امور محلی و منطقه‌ای، شناسایی وحدت و یکپارچگی کشور بعنوان پیکره‌ای واحد است. به علاوه در غیاب نهادهای اجتماعی و سیاسی از جمله احزاب سیاسی و انجمن‌های حرفه‌ای، نیل به نظم همگانی و مسئولیت اجتماعی غیرممکن است. تغییر سیاسی همانگونه که در گذشته بارها رخ داده است باز هم روی خواهد داد ولیکن توسعه سیاسی پایدار نیازمند گسترش قابل توجه حقوق و آزادی‌های سیاسی از سوی دولت و به همان میزان مسئولیت‌پذیری همگانی از سوی جامعه است.

برای رسیدن به یک جامعه توسعه‌یافته سیاسی باید هم دولت توسعه‌گرا و هم جامعه مدنی توسعه‌گرا وجود داشته باشد. سهم دولت در توسعه سیاسی، به رسمیت شناختن توانایی‌ها و قابلیت‌های جامعه مدنی و کمک به بارور شدن و نهادینه کردن آن است و سهم جامعه مدنی، فراهم کردن زمینه‌های افزایش مشارکت‌های عمومی در قالب سازمان‌ها، نهادها و تشکیلات داوطلبانه و ارادی از یک‌سو، و کمک به ارتقاء ظرفیت نظام سیاسی و تقویت کارآمدی آن، از سوی دیگر خواهد بود. بر این اساس نمی‌توان رابطه دوسویه در رسیدن به توسعه سیاسی در جامعه مدنی را نادیده انگاشت.

آشکار است که حق توسعه سیاسی ملت‌ها را بایستی از مفاهیم و مضامین حقوق بشر دانست که بدو به موضع دولت‌ها در روند توسعه سیاسی و بخصوص در ارتباط با مساله مشارکت سیاسی افراد و گروه‌های اجتماعی بستگی دارد تا ملت‌ها از این حق خود بهره‌مند شوند.

## فهرست منابع

## فارسی:

- ۱- آقابخشی، علی و افشاری‌راد، مینو (۱۳۷۷)، *فرهنگ علوم سیاسی*، تهران: انتشارات چاپار.
- ۲- اخوان کاظمی، مسعود (۱۳۷۷)، «توسعه سیاسی و جامعه مدنی»، *مجله نامه مفید*، ش ۱۲۸-۱۲۷.
- ۳- ایوبی، حجت‌اله (۱۳۸۷)، «مشارکت انتخاباتی، علل و انگیزه‌ها»، *فصلنامه بررسی‌های بین‌المللی تحولات سیاسی*، پژوهشکده تحقیقات راهبردی مجمع تشخیص مصلحت نظام، ش ۲۱.
- ۴- برتران بدیع (۱۳۹۱)، *توسعه سیاسی*، مترجم: احمد نقیب‌زاده، تهران: انتشارات قومس.
- ۵- دکمچیان، علی (۱۳۷۳)، *جنبش‌های اسلامی عرب*، مترجم: حمید احمدی، تهران: امیرکبیر.
- ۶- رحیمی، حسین (۱۳۷۸)، «تحولات توسعه سیاسی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی نامه مفید*، ش ۴.
- ۷- رهبر، عباسعلی (۱۳۸۶)، *شیعه و فرهنگ توسعه سیاسی در حکومت اسلامی*، چ ۳، تهران: انتشارات کوروش.
- ۸- زنوز، هادی (۱۳۹۲)، «مبانی توسعه پایدار در ایران»، *فصلنامه داخلی دانشگاه علامه طباطبائی*، س ۷، ش ۳۱.
- ۹- ساموئل، هانتینگتون (۱۳۷۹)، *توسعه سیاسی پایدار*، مترجم: حسن پستا، تهران: انتشارات سروش.
- ۱۰- سریع‌القلم، محمود (۱۳۷۱)، *عقل و توسعه‌یافتگی*، چ ۱، تهران: نشر سفید.
- ۱۱- سیف‌زاده، حسن (۱۳۶۸)، *نوسازی و دگرگونی سیاسی*، تهران: انتشارات قومس.
- ۱۲- عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۷۳)، *فقه سیاسی*، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۳- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۱)، *توسعه سیاسی و تحول اداری*، تهران: انتشارات قومس.
- ۱۴- موثقی، محبوبه (۱۳۷۴)، *جنبش‌های اسلامی معاصر*، چ ۱، تهران: انتشارات سمت.

## لاتین:

- 1- Apter, David (1965). *The politics of modernization*. Chicago: Chicago Press University.
- 2- Popper, Karl (1966). *Open Society and Its Enemies*. London: Rutledge and Kegan Paul.